# شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال پانزدهم
۲۱ مرداد ۱۴۰۲
۲۵ محرم ۱۴۴۵
شماره ۴۰۰۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹




دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۷٪

۳۶° ↑ ۲۳° ↓

صبح ۲۷ | ظهر ۳۳ | عصر ۳۴ | شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۶:۵۸ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۳۶
- غروب آفتاب ۱۸:۲۸:۳۱ | اذان صبح فردا ۰۳:۱۱:۵۰
- اذان مغرب ۱۸:۴۸:۰۵ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۴۶:۱۳

کارتون شهر



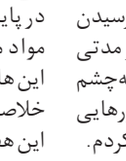



جلال محمودزاده، نماینده مجلس: طی سال های گذشته سدسازی روسیه روی رودخانه «ولگا» منجر به پس روی آب دریای خزر(کاسپین) شده است.

مجید ادیبی

شوخی بی‌شوخی

## دفاعیه یک موادفروش



مهدی محمدی
طنزپرداز

من خوب بودم آقای قاضی. بهترین موادی را که مطمئن بودم از بهترین مزارع کشت خشخاش و شاهدانه برداشت شده اند، وارد کشور می کردم و دست مشتری می دادم. جنسم جور بود آقای قاضی. همیشه همه چیز برای همه جور سلیقه داشتم. از کوکائین بگیر تا تریاک. از مت آمفتامین یا همان شیشه خودمان بگیر تا هروئین و ماری جوانا که مشتری ها به آن می گفتند: گل.

گران فروشی نمی کردم آقای قاضی. برای اینکه مشتری ها نپرند قیمت را ثابت نگه می داشتم. نمی گویم ناخالصی داخل موادی که می دادم دست مشتری نبود ولی ناخالصی هایم سرطان زا نبودند. مثل بعضی همکاران محترم موادفروشم نبودم که چرم مصنوعی یا کلیشه رادیولوژی یا سرب اضافه کنم و باعث شوم کلیه و طحال و مغز مشتری به خاطر سرب و مواد شیمیایی داخل جنس آسیب ببیند. من فقط چیزهایی مثل نان سوخته سنگک یا آرد نخود چی یا مثلا جگر مرغ اضافه می کردم. حتی آن چیزهای چندشی را که خودتان می دانید منظورم چیست را اضافه نمی کردم و آن ها را توی باغچه حیاطمان می ریختم تا گیاهانش بهتر رشد کنند. فکر نکنید ناخالصی بد است. خیلی ها از بس هر دفعه ناخالصی مواد مخدری که به آن ها می فروختیم بیشتر می شد و دز تریاک داخل مواد کمتر می شد، اعتیاد شدیدشان کمتر می شد و حتی اگر چند روز مواد مخدر نمی خریدند استخوان درد و دیگر علائم نرسیدن مواد را نداشتند. واضح تر بگویم، بعد از مدتی دیگر عملا معتاد نبودند. یعنی به من فقط به چشم فروشنده مواد نگاه نکنید، چون یک جورهایی یک تنه کار کمپ ترک اعتیاد را هم می کردم.

دیدم توی پرونده ام نوشته اند که به خانواده های زیادی ضربه زده ام آقای قاضی، اما این طور نیست. در یک مقطعی توی پارک مشغول خدمت رسانی به معتادان بودم. خیلی ها می آمدند مواد بگیرند. باور کنید این قدر لاغر مردنی بودند که می شد پول را از دستشان بقاپم و بدون اینکه جنسی بدهم با یک ضربه لگد چند متر آن طرف تر پرتشان کنم، ولی من آدم ضربه زدن نبودم. فقط پول را می گرفتم و معادل آن جنس می دادم.

تمام مشتریانم، راضی بودند اگرچه خانواده هایشان راضی نبودند. باور کنید کار ما آن قدرها هم راحت نیست. شما فکر می کنید ما فقط صدای شمردن پولی که از دست مشتری می گرفتیم را می شنیدیم، باور کنید بیشتر از آن صدای فحش و آه و نفرین می شنیدیم. آن هم به خاطر اینکه می فهمیدند پسرشان از ما مواد گرفته است یا اینکه شوهرشان مشتری ماست. انگار من مجبورشان کرده بودم بیایند بخرند، ولی من صبرم زیاد بود. سکوت پیشه می کردم. ما موادفروش ها آن قدرها هم بد نیستیم، حتی باعث ارزانی هم هستیم. همین ماشین هایی که نمایندگی ها ثبت نام می کنند و با قیمت های نجومی به مردم می دهند، بعضی ها برای اینکه پول موادشان جور شود به قیمت یک ماشین اسباب بازی پلاستیکی می فروختند.

در پایان امیدوارم به خاطر این ده پانزده کیلو مواد من را مؤاخذه نکنید و اصلا تصور کنید این ها برای مصرف شخصی خودم بوده است و خلاصه حکم من را طوری صادر کنید که حتی اگر این هفته نشد، هفته بعدی کنار خانواده باشم.

اول شخص

# دوره کوتاه و با عزت

## یادی از شهید محمدعلی رجایی به بهانه سالروز انتصاب او به نخست وزیری



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

محمدعلی رجایی چهارساله بود که پدرش را از دست داد و باقی روزهای کودکی را با دست‌های زحمت‌کش مادری بزرگ شد که با دستی پنبه پاک می‌کرد و با دستی دیگر گردو می‌شکست و چرخ زندگی می‌چرخاند. سیزده سال بیشتر نداشت که با برادرش از قزوین به تهران رفت و برای کار، وارد بازار آهن‌فروش‌ها شد. مدتی را نیز به دست‌فروشی گذراند. تحصیلات شش کلاسه او باعث شد تا با اعلامیه نیروهوایی مبنی بر استخدام نیروی جوان، وارد کار شود و هم‌زمان با دوره‌های آموزشی نیروهوایی، تحصیلات خود را نیز تا مقطع دیپلم ادامه داد. سپس مشغول تدریس زبان انگلیسی شد و کمی بعد با پذیرفته شدن در دانشسرای عالی، مدرک کارشناسی ریاضی خود را اخذ کرد و به استخدام آموزش و پرورش درآمد. یکی دوسالی از تدریسش گذشته بود که کارشناسی ارشد خود را در رشته آمار گرفت و به موازات مشغولیت‌های آموزشی، از فضاهای سیاسی ضدحکومتی نیز غافل نماند. به طوری که سال ۱۳۴۰ با اطلاع از خبر تأسیس حزب نهضت آزادی ایران در زمره نخستین افرادی بود که در آن ثبت نام کرد. مبارزات او علیه پهلوی بالاخره پایش را به زندان‌های ساواک باز کرد و بعد از بارها حبس و آزادی، سال ۵۷ پس از چهارسال از زندان بیرون آمد و با تأسیس انجمن اسلامی معلمان، مبارزه را با قدرت بیشتری ادامه داد و در کمیته استقبال امام (ره) نیز حاضر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، وزارت آموزش و پرورش نخستین انتصاب او در کابینه دولت بود که حتی با استعفای مهندس بازرگان نیز به حکم امام (ره) ادامه یافت و در ۲۴ اسفند سال ۵۸ با بیش از یک میلیون رأی، به نمایندگی از مردم تهران وارد مجلس شد. تابستان سال ۵۹ بود که بنی‌صدر موظف شد نخست وزیر کابینه‌اش را معرفی کند. گزینه نخست او احمد سلامتیان (از نمایندگان مجلس) بود که سابقه مخالفت علیه گروه‌های اسلامی را داشت و گزینه دومش نوبری، با داشتن همسری غیرایرانی بود که هیچ کدام شرایط کاندیداتوری نخست‌وزیری را نداشتند. از طرفی امام به صراحت اعلام کرده بودند «این اشخاصی که انقلابی نیستند نباید در رأس وزارتخانه‌ها باشند و آقای بنی‌صدر نباید امثال این‌ها را به مجلس معرفی کند و اگر کرد، مجلس رد بکند و هیچ اعتنایی نکند.» پس از یک ماه کشمکش و معرفی گزینه‌هایی نظیر حسن حبیبی، محمدعلی رجایی، علی‌اصغر غروی، موسی کلانتری و سیدمصطفی میرسلیم، در نهایت در مرداد ۵۹، محمدعلی رجایی با ۱۵۳ رأی موافق در میان سایر گزینه‌ها به نخست‌وزیری رسید. با عزل بنی‌صدر در مرداد سال ۶۰، محمدعلی رجایی در رقابت با سید علی اکبر پرورش، عباس شیبانی و حبیب ا... عسگراولادی موفق شد با کسب بیش از ۱۲ میلیون رأی، عنوان دومین رئیس جمهور کشور را به خود اختصاص دهد، اما توفیق فعالیت در این جایگاه به یک ماه نرسید و در حادثه بمب‌گذاری دفتر نخست وزیری از سوی گروهک منافقین، همراه با نخست‌وزیر خود محمدجواد باهنر، در ۸ شهریور سال ۶۰ به شهادت رسید.



## مروری بر الگوهای رفتاری شهید رجایی

### ساده زیست

یکی از اصول مهم در زندگی شهید رجایی ساده‌زیستی بود. او چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه بعد از آن ثابت کرد که اگر یک مسئول بخواهد مردمی و الگویی برای دیگران باشد، باید همه اعمال و رفتارش شباهت به بیشتر مردم جامعه‌اش داشته باشد. به همین خاطر است که در زندگی او نشانی از تجمل و زرق‌وبرق یافت نمی‌شد.

ساده زیستی رجایی به گونه ای بود که گاهی در دیدارهای مردمی، همراهان او را به جای وی اشتباهی می‌گرفتند.

### قانون گرا

شهید رجایی دولتمردی قانون گرا بود که همیشه به پیاده کردن اصول قانون اساسی تأکید داشت و تبلیغاتش در زمان انتخابات ریاست جمهوری حول همین شعار بود.

اصرار او بر اجرای قانون اساسی و تأکیدش بر نقش شورای نگهبان به عنوان مفسر قانون اساسی یکی از اختلافات اساسی او با بنی‌صدر بود. رجایی راه مبارزه با فرهنگ به ارث رسیده از نظام شاهنشاهی را در پیوند قانون گرایی به انقلابی بودن بیان می‌کرد.

### ولایت مدار و انقلابی

شهید رجایی در طول حیات سیاسی، در قبال حوادث مختلف موضع گیری‌های گوناگونی داشت که ولایت فقیه، اعتقاد به صدور انقلاب و تأکید بر سیاست نه شرقی و نه غربی، اصول بنیادینی بودند که نظم‌دهنده دیگر عناصر و شاخصه‌های ذهنی او بود. او ولایت فقیه را به عنوان عالی ترین دستاورد انقلاب اسلامی در قانون اساسی خود گنجانده بود و صدور انقلاب اسلامی را این گونه بیان می‌داشت که «نفع جمهوری اسلامی در این است که انقلاب اسلامی‌اش را به دنیا صادر کند، گرچه لازم باشد در این راه سرمایه‌گذاری کند.»

کوچه

## قلم‌ها را حرمت بگذاریم



غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

خبرنگاری به فلان جلسه رفتن و وی گفت، وی افزود نوشتن نیست. این نازل‌ترین مرتبه‌ای است که در حوزه ارتباطات انجام می‌شود. این کار هم نه سخت است و نه زیان‌آور. تازه شاید چای و میوه‌ای هم بدهند که خستگی راهم از بین ببرد. خبرنگاری یعنی خطر کردن، دقیق دیدن، درست شنیدن و صادقانه و حرفه‌ای به عرصه جامعه آوردن. خبرنگاری یعنی ایفای نقشی سازنده در فرایندِ نظارت فراگیر ملی. نقشی بازدارنده در جایی که برخی‌ها بخواهند راهی به ناحق باز کنند. خبرنگاری یعنی امر به معروف با معروف‌ترین ادبیات و نهی از منکر با مؤمنانه‌ترین رفتار و حرفه‌ای‌ترین شیوه‌ها. یعنی ایستادن پای منافع ملی تا پای جان. روشنگری و نور افشانی بر تاریک خانه‌هایی که به تولید ظلمت می پردازند. خبرنگاری یعنی، آینه شدن خویشتن و شیشه‌ای کردن ساختمان قدرت. روشن کردن کوچه های جامعه و طهارت دادن اذهان از شایعات و دروغ‌پردازی‌ها.

خبرنگاری از این منظر مقدس است که در دفاع از قداست حقیقت به طهارت جامعه کمک می‌کند. خبرنگار برای کارش، قلمش، خودش و حتی کسی که کارنامه‌اش را نقد می‌کند حریم و حرمت قائل است. این را نیز باید به صدای بلند گفت تا همه بشنوند که در نظام نامه کار رسانه‌ای، ما با شخص و شخصیت حقیقی‌اش، کاری نداریم که حریمش خصوصی است و واجب‌الحرمه. با کار و کارنامه و شخصیت حقوقی‌اش کار داریم که حتما عمومی است و احترامش دقیقا بسته به نمره‌ای است که در خدمت می‌گیرد. ما به عریان سازی شخص اصلا نمی پردازیم، بلکه اگر شخصی خود چنین کند ما چشم می بندیم و حریم اخلاقی جامعه را نگه می‌داریم، اما در حوزه مسئولیت و کار افراد باید مو را از ماست چنان بکشیم که حساب کار دست همه بیاید.

به ویژه کسانی که خود را توانمند می‌دانند. خود را اصل ندانند و ما را فرعی به حساب نیاورند که مسئولیت اجتماعی ما اگر بیشتر از مسئولان نباشد، کمتر هم نیست. تعلق خاطر ما به نظام و انقلاب و حرمت شهدا اگر بیشتر نباشد قطعا و قطعا کمتر نخواهد بود. ما در انجام وظیفه ملی و انقلابی خود نه مچ گیر، که دستگیر هستیم. مشکل نه، ما بخشی راهبردی از راه حل مشکلات هستیم. نامحرم نه، ما محرم‌ترین چشم‌ها و ذهن‌ها هستیم که دست‌هایمان و قلم‌هایمان به گشایش گره‌ها دلسوزتر و تواناتر است. چشم بستن بر رسانه و راه بستن بر اهل رسانه، نابخردانه‌ترین اقدامی است که از برخی‌ها سر می‌زند حتی با نیت خیر. حال آنکه این فقط قلمِ فرزندان انقلاب را کندتر می‌کند. در قدم بعد هم مرجعیت رسانه را به خارج از مرزها می‌فرستد. بلایی که آسیب‌هایش بارها و بارها بر سر ما آوار شده است، اما دریغ که برخی‌ها به جای بازگشت از راه خطای رفته، بر همان خطای راهبردی اصرار هم می‌کنند. بدانند که راه بستن بر رسانه‌های صاحب هویت، راه باز کردن بر شبه رسانه‌های بی هویت است. نتیجه هم تلخ‌تر از تلخ رقم می‌خورد اگر در تشخیص طعم‌ها کاممان از کار نیفتاده باشد. پس هشدار که قلم‌ها را نبندیم در روزگاری که دشمنان دست و قلم و زبانی باز دارند.

به قول خدا

## موی بشکافی به عیب دیگران *



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

می گفت همیشه ساده‌ترین راه این است که برای فرار از یک موقعیت سخت به دنبال مقصر بگردیم. بعد هم انگشت اتهاممان را به سمتش بگیریم و همه چیز را گردن یک نفر بیندازیم. روشی که خیلی از افراد در جامعه در سطوح مختلف ارتباطی و در رویارویی با مشکلات و مسائل انتخاب می‌کنند. صورت مسئله پاک می شود و با پیدا کردن مقصر فراموش می کنیم که مهم‌تر از مقصر حل مشکل است. واکاوی اینکه در این رخداد یا اتفاق تلخ در هر سطحی نقش و تأثیر ما تا چه اندازه و کجاست. حلقه مفقوده‌ای که خود ما هستیم. برخی از ما با نگاه موشکافانه‌ای نکات منفی و کاستی‌ها و نواقص محیط اطرافمان را تحلیل می کنیم و اغلب اوقات دیگران را با انتقادهای سخت متهم می کنیم که تا چه اندازه سهیم این کاستی‌ها هستند. جامعه را نقد می کنیم، آدم‌ها را در رتبه های اجتماعی متفاوت و مسئولیت‌هایی که دارند زیر ذره‌بین می گذاریم، با نارضایتی از همه چیز گلایه داریم که چرا وضعیت بهتری رقم نمی‌خورد و در عین حال هرگز خودمان را تحلیل و واکاوی نمی کنیم. می گویند برای ساختن دنیایی بهتر باید دنیای زیباتری را اول از همه برای خودت ساخته باشی. برای داشتن جامعه‌ای بهتر باید برای رشد و بهبود جامعه کوچک خودت (خانواده‌ات) تلاش کرده باشی و برای داشتن یک خانواده خوب باید خودت انسان خوبی باشی. این نگاه از جزء به کل را خیلی‌هایمان از یاد برده‌ایم از دیگران انتقاد می کنیم اما حاضر نیستیم برای اصلاح خودمان قدمی برداریم و در بیانی دیگر به خودمان بپردازیم. از رعایت قوانین رانندگی گرفته تا احترام به حقوق یکدیگر...

خداوند متعال در آیه ۱۰۵ سوره مائده انسان را به خودش دعوت می کند و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید.»

(مصرعی از مولانا: موی بشکافی به عیب دیگران/ور بپرسم عیب تو کوری در آن)

روایت یک قاب

## پهلوان اول



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

هیچ کس پشت شاه‌غلام مراغه‌ای را حتی به خاک نزدیک نکرده بود چه برسد به شکست دادنش. گردوخاک میدان کشتی که فرو می‌نشست اولین تصویر پشت غبار شاه‌غلام بود که قوچی را روی دوشانه نشانده بود و از گود کشتی بالا می‌آمد و این یعنی پشت همه حریفان که از آبادی‌ها و شهرهای اطراف هم آمده بودند را به خاک مالانده. شاه‌غلام صاحب یک نانوایی سنگکی قبل از ورودی بازار بود. حریف تمرینی‌اش کیسه‌های آرد بود و مشت مال دادن خمیر برای ور آمدن. پشت پیشخوان که می‌نشست درست پشت سرش یک قاب چوبی بود که وسطش یک بازوبند پهلوانی نصب بود. مردم می‌گفتند آن را از آقا تختی گرفته بود وقتی که در مسابقات پهلوانی کشتی کشور اول شده است. توی نانوایی شاه‌غلام صفی وجود داشت به اسم آخرشبی‌ها. تعدادی از فقرا، بی‌بضاعت‌ها و متکدیان اطراف بازار همیشه آخر شب بعد از اینکه ساعت کار نانوایی تمام شده بود و مردم رفته بودند، می آمدند سهم نانشان را می گرفتند و می رفتند. غیر از وسط گود کشتی یک جای دیگر هم شاه‌غلام مرکز توجه بود. آن هم وقتی ایام محرم جلو هیئت حسینیه حاجی‌میری، علم ستونی سنگین و بزرگ را توی بغل می‌گرفت، محکم قدم برمی‌داشت و می‌شد جلودار هیئت. اما خواننده محترم، این‌ها همه قصه شاه‌غلام نیست! قصه شاه‌غلام از یک شب تابستانی شروع می‌شود. یک شبی که آخرین نفر آخرشبی‌ها نانش را گرفته بود و شاه‌غلام می‌خواست در نانوایی را ببندد، صدایی از توی تاریکی گفت: پهلوون نبند! پهلوان چشم انداخت سمت صدا و گفت: اگه نون می‌خوای، تموم شده ایشالا صبح. صدا از تاریکی آمد بیرون و تبدیل به جوانی قدبلند با اندام متوسط شد. سرش پایین بود و این پا و آن پا می‌کرد. جوان گفت: نون نمی‌خوام، حرف دارم باهات. شاه‌غلام در را باز کرد و گفت: بیا تو. دو هفته بعد از آن شب مسابقات کشتی پهلوانی شهر بود. آن روز از صبح هرکه چنگ انداخت در چنگ شاه‌غلام به چشم برهم زدنی نقش زمین شد. عصر، مسابقه آخر بین شاه‌غلام بود و یک جوان قدبلندِ متوسط اندام. شاه‌غلام مثل شیری که با شکارش بازی می کند چندین بار جوان قدبلند را بلند کرد اما نخواباندش روی زمین. میان انتظار چشم‌های دوخته شده به مرکز گود کسی نفهمید که چه شد و شاه‌غلام چطور نقش زمین شد. بعد از این ماجرا چندروزی نانوایی شاه‌غلام تعطیل شد بعد هم که باز کرد، کسی روی دیوار نانوایی قاب بازوبند را ندید. چند وقت بعد مجلس دامادی نوپهلوان شهر بود. توی صف نانوایی شاه‌غلام مردم می گفتند عروس برای وصلت کردن با داماد، شرطش شکست شاه‌غلام بوده. از شاه‌غلام همین یک عکس مانده است که آن هم جلو بیرق هیئت حسینیه حاجی میری گرفته است.



عکس: از آلبوم شخصی مهدی فتوحی

* روایت نوشته شده برای این عکس صرفا تخیل سیال نویسنده است و ارتباط اسنادی با آدم های درون عکس ندارد.